



ثروت‌های ملل و بحران‌های اقتصادی

دکتر ایرج صراف

گفته می‌شود که بزرگ‌ترین بحران اقتصادی جهان، اخیراً آمریکای شمالی را پشت سر گذاشته و در حال عبور از اروپا می‌باشد. شاید صفت بزرگ‌ترین به حق شایسته‌ی این بحران باشد. چون با وجود فروکشی در خاستگاه آن، آثار سوء و نگران‌کننده‌اش کم و بیش و عملاً همه‌ی جهان را به نوعی تحت تاثیر خود گرفته است که با نگاه بدبینانه توقف ساختمان‌سازی در کشورهای ساحل خلیج همیشه فارس و حتی تصمیم به حذف سه تا چهار صفر از پول رایج ایران را هم بتوان در راستای چاره‌جویی این مشکل اقتصادی دانست!

که چنین موفق و با نیت خاص و انگیزه‌ی شخص آغاز شده است با نصیحت متوقف کرد! به عکس‌نگاهی به بازار اقتصاد نشان می‌دهد که جوّ مورد اعتماد و بی‌اغتشاش، همیشه مایه‌ی رشد سرمایه‌گذاری شده و رونق بازار (یعنی خرید و فروش = سود) را سبب شده است، هم‌چنان که به عکس، فقدان آن مایه‌ی بی‌اعتباری بازار کسب و تجارت می‌گردد و حتی تهدید به توقف ضمن پیشرفت و صنعت هم هست. بنابراین از نظر تحقیق و حتی حساب سرانگشتی شاخصه‌های ثابت این گردش قابل شناخت است و انکارناپذیر نمی‌باشد از این رو استدلال خاصی را طلب نمی‌کند.

طبعاً در مقیاس جهانی اهمیت تضمین سرمایه و تامین سود (کلان) بر کسی پوشیده نیست. اما در محیط‌های کوچک نیز کوشش می‌شود سرمایه‌های خرد و ریز در شرایط «مساعد» به کار گرفته شوند، حتی خرده سرمایه‌داران مثل دارندگان پس‌اندازهای کوچک «سود ملایم بانکی» را فی‌المثل بر ریسک سرمایه‌گذاری در «شرکت‌های مضاربه» ای ترجیح می‌دهند!

□ با این‌که سال‌هاست که مسأله‌ی ارزش افزوده به‌وسیله‌ی آدام اسمیت مورد دقت و توجه قرار گرفته (حتی اگر مالتوس را به قولی مبتکر آن بشناسیم) نظمی به میل یا به اکراه بر اقتصاد جهانی تحمیل شده است یعنی «تضمین سرمایه و تامین سود» یک نظم اقتصادی که به تدریج و به شکل قرارداری تغییرناپذیر سودگرایی در مقررات روان و بدون بحث بازار زندگی در همه‌جا افتاده است و آن را هر سرمایه‌گذار بزرگ و حتی دستفروش و دوره‌گرد هم قبول دارد. از این رو نمی‌توان آن را کم‌اهمیت ارزیابی نمود. زیرا بی‌اعتنایی بدان مایه‌ی توقف حرکت شتابان پیشرفت و با آن تحقیق و اکتشاف و حتی کاهش عرضه‌ی مایحتاج روزمره یعنی فلج‌شدن چرخ زندگی انسان معنادار به تکنولوژی می‌شود.

هم‌چنین واقعیت هم دارد که انقلاب صنعتی نه از طریق آکادمیک یعنی دانشگاهی، بلکه در پراتیک و عمل از سازندگان ابزار (و آن هم برای تحویل سود) آغاز شد و به بازار تولید سرازیر گردید. با این خاستگاه اجتماعی روشن است که نمی‌توان حرکتی را

اما توجه به حفظ سرمایه را از قدیم به انکاء شهرت امانت‌داری تامین می‌کردند و اشخاص امانت‌دار از این جهت بسیار مورد توجه بودند که مثال سرشناس و تاریخی آن انتساب لقب والایی چون محمد امین به پیغمبر اسلام (ص) است و آن هم زمانی که هنوز به رسالت مبعوث نشده بودند. امروزه نیز چنین درخشندگی در سیره انسان معرف عظمت و درستکاری هست و بر صفحات کتاب هستی نقش بسته است.

در عین حال می‌دانیم که امروز روال سرمایه و اقتصاد در سیر تمرکز از فرد خارج شده و عادتاً سیستمی به نام بانک مسؤلیت آن را بر عهده دارد و طبق اساسنامه جهانی آن، اصل بر امانت‌داری (= حفظ سرمایه) و کم و بیش تامین سود (بهره بانکی) قرار دارد... سرمایه را نیز می‌توان وسیله شرکت‌های بیمه‌گر در تضمین مستحکم قرار دارد و بدین ترتیب اجرای تعهد تضمین سرمایه بی‌تشویش ادامه می‌یابد.

به شیوه‌یی که مرتباً در آن تجدیدنظر و مطمئن‌تر می‌گردد و بر این روال چندی است که چرخ اقتصاد بی‌وقفه می‌گردد و هر مانع (حتی یک حکومت دگراندیش) را از جا می‌کند. زیرا چنین اصل توافقی ضمنی و شرطی همه سرمایه‌گذاران و حکومت‌های منبعث در چنین تفکر را در سیستم اقتصاد جهانی «پشتوانه» دارد.

از آن‌جا که برای سرمایه در جهان به طور عام در کشورهای صنعتی که تولید متعدد و انبوه دارند به خصوص، حفظ «بازار فروش» هم حیاتی است، باید پذیرفت که در واقع «مصرف‌کننده» نیز به طور شاخص در کفهی دیگر ترازوی موازنه‌ی تولید است. اهمیت این توجه در معادله پیشرفت - جریان سود - حفظ سرمایه هرگز کمتر از «کار - سرمایه» نیست! در این توجه همیشه کار و سرمایه، در یک طرف و مصرف‌کننده در طرف دیگر قرار دارند و جنگ دائمی و نامرئی این دو قشر را تاریخ هم نمی‌تواند انکار کند. بدین ترتیب خطا خواهد بود که اگر محتوای تاریخ را جنگ بین کارگر (نیروی کار) و سرمایه‌دار (برنده سود) یا برنده ارزش افزوده بدانیم... که این جزیی از فاجعه است به شرحی که در سطور ذیل خواهد آمد. دیدیم که با چنین گمان تنها نگرش به قسمتی محدود از چرخه‌ی صنعت و تولید و در خاتمه فروش آن شده است، در حالی که عامل مصرف که در واقع تعیین‌کننده‌ی سرنوشت همه‌ی پیشرفت‌ها و ثبات اقتصادی می‌باشد باید به عنوان فیلیای چنین بنا محاسبه گردد؛ در این دیدگاه تکمیلی مردم جهان به دو قشر تقسیم می‌شوند:

۱- مصرف‌کننده که عملاً شامل همه‌ی مردم جهان است.

۲- تولیدکننده که در آن قشر، همه کارگران و واسطه‌ها و کارکنان و معدودی سرمایه‌گذار حضور دارند. و صد البته مشکل اساسی سود کنترل نشده‌ی همان عده معدود است، به حرمت «سرمایه»ی آن‌ها. و گرنه اغلب کارگران (و کارکنان) در واقع با محرومیت زندگی می‌کنند و طبقه‌ی مرفه هر گرانی را با توان مالی خود به سادگی تحمل می‌کند. در نتیجه اگر «نیروی کار» با خرید خدمت در اختیار سرمایه‌دار است، اما به لحاظ تقسیم‌بندی خود در حرفه‌ی تولید قرار دارد، گرچه در ارزش‌گذاری و سودبری مستقیم سهمی نداشته باشد!

تجربه‌ی قرن‌ها داد و ستد نشان داده است که جز تضمین سرمایه و تامین سود، هیچ چیز جانشین مشوق برای ادامه و محرک پیشرفت در تکنیک و ابزارسازی نیست و معنای عملی چنین مفاهیمی همان به رسمیت شناخته شدن سیستمی است که غلبه بر نظام مدعی «سوسیالیسم علمی» را توفیق یافت.

و اینک در آن بحران که یک طرفی بودن و حتی آزاد عمل کردن نظم سوداگری را هم به چالش کشانیده انسان خرداندیش باید به راه چاره‌یی کارساز بیندیشد. راهی را برگزیند که الهام گرفته از تجربه‌ی قرن‌ها باشد و آن اعمال عدالت «اجتماعی»ست، در متن حکومت و اقتصاد! زیرا کوتاهی در هر یک از این دو، مانع ثبات آن دیگری می‌گردد و تعادل ناپایدار در قانون و نظم طبیعت قابل ادامه نیست.

از طرفی هم خوشبختانه، سرمایه‌داری در سطح جهان به سبب وابستگی و نیاز قطعی محصولات به فروش ناگزیر است که تا حدودی موافقت همه‌ی کشورهای مصرف‌کننده (عمدتاً جهان سوم) را جلب کند. زیرا همه‌ی سرمایه‌گذاری‌ها عملاً برای فروش تولید است که در چرخه‌ی معاملات ارزش افزوده را تامین می‌کند و بدون فروش، ناچار باید توقف همه‌ی مراحل سرمایه‌گذاری را انتظار داشت که بالاترین بلایش بیکاری نام دارد. از این رو همه نوع تکنیک برای بازاریابی یا بازار نگاه‌داری لحاظ می‌شود که حتی «رشوه» دادن به سران کشورهای جهان سوم نیز در آن برنامه‌ریزی شده است. اما اشکال محترمانه‌تر را نیز نباید فراموش کرد، مثلاً «تشکیل انجمن‌های فرهنگی که ظاهراً برای ترویج زبان و ادبیات کشور مسلط در مستعمرات و قبول دانشجویان از کشورهای عقب نگاه داشته شده در دانشگاه‌های کشور صنعتی به منظور تزریق افکار معین و مشخص در دفاع از آنان بدین منظور انجام گرفته و می‌گیرد.» (ش. رواسانی، نظریه‌ی دو دنیا، ص ۷۴) که اگر این تفسیر نتیجه‌گیری از تحقیقی قابل اعتماد یا غیرقابل انکار باشد، بنابراین

۱۷/۱۰/۸۸) و چنین ثروتی البته مشتری پر قدرتی برای کل تولیدات جهان خواهد بود - از چینی و کره‌یی گرفته تا ... از طرف دیگر هم می‌دانیم که تولید پیشرفته و انحصاری بعضی کشورهای صنعتی قدرت تولید را از جهان سوم می‌گیرد و نیاز به خرید کالا که در زندگی مصرف‌گرائی مردم این سرزمین‌ها وارد شده در واقع با جذب و مکیدن سرمایه‌های ملی همراه است. بر این روال تا آنجا پیش می‌رود که به فقر عمومی و فقدان منابع طبیعی که تنها منبع سرمایه‌ی آن‌هاست کشیده شود... تا آن زمان، عدم تقارن اقتصادی موجود در کل جهان سبب تفاوت‌های آشکار در شیوه‌ی زندگی و حتی نگرش مردم شده و جمعی عقب‌افتادگی‌های چشمگیری را باعث شده است. خصوصاً این نقیصه در بهداشت یا مصرف‌غذای روزانه یا نوع مسکن ساپه می‌افکند. هم‌اکنون آمارهای تکان‌دهنده



وجود دارد که متأسفانه آوردن همه‌ی آن‌ها در این نوشته مقدر نیست و تنها به یکی اشاره می‌شود: «... دو سوم کل مردم جهان به طور مرتب گرسنه می‌مانند و فقط ۱۶ درصد به مقیاس کشورهای غربی به حد کافی غذا دارند. (ش. روآسانی، نظریه‌ی دو دنیا، ص ۲۵) و این حاصل همان تکاثر ثروت و انبوه‌شدن آن است که زیر عنوان محترم (سرمایه‌های انبوه) شناخته شده و معروفیت دارد!

غیر از این‌ها، اما نبودن دانش عمیق یا پیشرفته‌ی امروزی هم خود محصول همان عقب‌افتادگی مزمن می‌باشد «چنان‌که در سه رشته از رشته‌های پنجگانه، جایزه‌ی نوبل در علوم اساسی (فیزیک، شیمی، فیزیولوژی و پزشکی) از ۳۹۸ نفر برنده‌یی که به دریافت جایزه‌ی آن نائل شده‌اند، ۱۸۸ نفر امریکایی، ۶۶ نفر انگلیسی، ۵۹ نفر آلمانی، ۲۷ نفر فرانسوی، ۱۷ نفر روسی، ۱۶ نفر سوئدی، ۱۲ نفر

ادامه‌ی نانوشته‌ی آن نیز چنین خواهد بود: «... و این تحصیل‌کرده‌ها را با اعطای عناوین دانشگاهی لاحق و یا حداقل هدمند به سوی کشور مبدأ باز می‌گردانند تا در کرسی و گرمابه به حرمت عناوین دانشگاهی از آن‌ها به طور مستقیم یا غیرمستقیم، استفاده‌ی ابزاری شود! و چه وحشتناک است نتیجه‌ی پژوهشی که به این یافته ختم شود: چون این کار شدیدترین ضربه‌ی استعمار است به فرهنگ‌های اقوام: ساخت دانشمند کاذب!

در مجموع و به هر حال این «بازار فروش» است که نبض اقتصاد و تولید حساب می‌شود و قادر است کار را به جنگ‌های محدود و حتی جهانی بکشاند. ولی همان‌طور که اشاره شد، عادتاً در زمان صلح با شگردهای ویژه اعمال می‌شود. با همین شیوه و نیت بود که تا چندی پیش مستعمره‌گیری به طور مستقیم و با معنای فریبنده‌ی آبادانی و پیشرفت شهرت یافت. اما در حقیقت تثبیت بازار فروش انحصاری برای محصولات کشور غالب بود از یک سو و غارت منابع طبیعی محلی از طرف دیگر.

طبیعی است که این محکم‌کاری، بهانه‌ی روان شدن جریان فروش را همیشه با خود داشت و در جهت «تأمین سود» و تضمین سرمایه - البته در این بین با رشد کیفی اجباری که صنعت دارد، تغییرات نمای ظاهری نیز همراه می‌شد که برای مصرف‌کننده جاذبه‌ی جنس خارجی را ارمغان داشت. اما زمان نشان داد که این رشد نمی‌تواند هرگز متوقف شود و بازار هم قابلیت خرید همه‌ی پیشرفت‌های آن را ندارد؛ این بود که تشکیل مستعمره یکی پس از دیگری اجرا شد اما باز هم در درازمدت جوابگو نگردید چون تکامل وسایل تولید خیابان یک‌راهی‌ست که نمی‌تواند هم‌عرض خود بازار فروش ایجاد کند و همیشه خطر بر هم‌خوردن تعادل را دارد که حاصل آن عدم تضمین سرمایه به علت متوقف ماندن فروش و واپس‌زدن تولید و بیکاری خواهد بود که چالش‌های سیاسی - اقتصادی تاریخی ماحصل آن است.

واضح است تمهیداتی هم برای فرار از درگیری مستقیم با رقیب و هر عملی در پیشگیری از دست دادن بازار فروش در برنامه‌ی کار «پلیتیک» معمول است. تا آنجا که در مواردی حتی خطای سیاسی بشردوستانه‌ی یک مملکت را برای تأمین آن بازار نادیده گرفته و غمض عین می‌شود.

در این راستا اما، با هیچ مقیاس نمی‌توان اهمیت خاورمیانه را نادیده گرفت چون اعضای اوپک جمعاً ۷۵٪ از ذخائر نفت جهان و ۴۰٪ تولید آن را دارند. (رادبو پیام، پنج‌شنبه ساعت ۱۳:۳۰ -

سوئسی، ۳ نفر هندی و بقیه یعنی ۱۰ نفره مانده از کشورهای چون آفریقای جنوبی، ایسلند، گواتمالا و اسرائیل اند. و متأسفانه جهان اسلام با ۱,۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر که یک پنجم جمعیت تمام جهان را دارد، در همه‌ی قرن بیستم تنها و تنها یک برنده‌ی علمی جایزه‌ی نوبل داشته که آن را در سال ۱۹۷۹ آن هم به اتفاق دو فیزیکدان آمریکایی دریافت داشته است. (تولد دیگر، شجاع‌الدین شفا، ص ۴۰) واضح است که این آمار شرم‌آور نشانه‌ی آشکار و حاصل همان سیری است که پیش‌تر بدان اشاره گردید و طبعاً به همین نسبت وضع تحصیل در مقاطع ابتدایی و متوسطه نیز تفاوت‌های چشمگیری را با کشورهای صنعتی نشان می‌دهد!

در این نوشته، پیش‌تر به اهمیت تضمین سرمایه و تامین سود در راستای تکامل صنعت و تولید اشاره داشتیم و اکنون بی‌آن که قصد تکرار گفته‌های به ثمر ننشسته گذشتگان در نظر باشد، به جهت ارتباط ناگسستنی تولید و مصرف و ضرورت بقای هر یک از لحاظ ادامه حیات آن دیگر در مطالعه‌ی انسانی ناچار دو قشر دیگر، جامعه را در مقابل هم می‌یابیم. رده اول، آن‌ها که در هر حال به لحاظ شغلی اصولاً در خط تولید نقشی ندارند، اما آشکار در جبهه مصرف‌کنندگان می‌باشند و رده دوم آن‌ها که اقتضای شغلشان تعلق به خط تولید تا فروش است و البته این تقسیم‌بندی کمرنگ نخواهد شد، اگر عنوان کنیم که همه‌ی تولیدکنندگان به اجبار و به درجاتی خود مصرف‌کننده هم هستند اما باید تاکید کرد که اصولاً صف تولیدکننده در مجموع عددی، در مقابل مصرف‌کننده، رقم قابل توجهی نیست در حالی که از میان تولیدکنندگان اصل سرمایه و سود فقط از آن محدود است ولی در ابواب جمعی رقم مانده شاید به تناسب توان هندسی با آن بهره معدود است با این همه چون کار آن‌ها در جبهه‌ی تولید است از طرفی در قشر تولیدکنندگان و بیش‌تر در جبهه بزرگ مصرف‌کننده جای دارند.

هدف این نوشته اما این است که اگر تولید به قیمت تمام شده یا سود اقل اما تضمینی و بی‌نوسان به دست مصرف‌کننده برسد، نمی‌توان ایرادی به چرخه‌ی اقتصادی موجود وارد دانست. ولی متأسفانه چنین نیست و جز در موارد استثنایی اغلب سودجویی بیش‌تر مایه‌ی گران‌تر شدن کالا و حتی کاهش کیفیت آن می‌گردد و در نتیجه به مقیاس گسترده در مقیاس فروش مایه‌ی زیان مصرف‌کننده می‌شود که آن را به لفظ هم می‌توان «ارزش افزوده» نامید. در عین حال می‌دانیم که ارزش افزوده هیچ‌گاه مطلق نیست چون مواد اولیه در مسیر تولید با صرف مخارج مختلف قابلیت فروش می‌یابد بنابراین

ارزش افزوده واقعی فقط فاصله‌ی بین قیمت ماقبل آخر تا فروش آن است و ما برای بررسی درست و عقلانی باید بدان توجه داشته باشیم. در حاشیه باید اعتراف هم نمود که عوامل انسانی چندی هم در تولید با کیفیت بد می‌تواند موثر باشد. بنابراین، زبانی را که اکثریت قریب به تمام جامعه (= قشر مصرف‌کننده) از این راه هم می‌بیند و متحمل می‌شود نباید با بی‌تفاوتی برآورد کرد. حتی باید بدان فکر کرد که غیر از همه‌ی این‌ها تولیدکننده محصولی را می‌سازد که برایش اقتصادی‌تر است اما مورد نیاز جامعه در ردیف اول نیست. آن را با تمهیدات وارد بازاری می‌کند که بدان نیاز نیست، در اینجا بورژوازی وابسته به عنوان واردکننده، وارد میدان می‌شود و موجب تسهیل پخش آن می‌گردد، هرچند که مشابه و بهتر از آن در بازار موجود باشد و از این راه خطر زیان‌تصور یا احتمالی برطرف شود بدین وسیله هم باید اصل «تضمین سرمایه» و «تأمین سود» برقرار بماند.

با چنین نمونه‌هایی در می‌یابیم که با چه شیوه‌ها اکثریت قریب به اتفاق مردم (مصرف‌کننده‌ها) در چنگال ظلم مضاعف دست و پا می‌زنند و دائم با شلاق تبلیغات به سوی مصرفی شدن هرچه بیش‌تر رانده می‌شوند. زیرا بی‌گمان تکنولوژی تازه، عامل رفاهی پرجاذبه هم همراه دارد و انسان با سیر تکامل آن ناچار به همراهی و خصوصاً پیروی است. حال با نکاتی که به اشاره گذشت قطعاً به این نتیجه می‌رسیم که دنیای ما جنگ بین تولیدکننده و مصرف‌کننده است که یکی برای ادامه‌ی حیات دنیایی خود به انواع تولید نیاز دارد و دیگری که برآورنده‌ی انحصاری این احتیاجات است به اتکاء عامل محترمی که سرمایه نام دارد و با خرید خدمت معدودی از همان مصرف‌کننده‌ها (کارگران، کارکنان و...) و ماشین‌آلات... نیز کار را در دست دارد. و سپس برای تسریع در کار واسطه‌ها - عاملین حمل و نقل و توزیع و بوروکرات‌های مربوط به سیستم را در داخل و خارج تغذیه می‌کند. خصوصاً «سرمایه‌گذاران وابسته» را در اقصی نقاط جهان بی‌بهره نمی‌گذارد! ولی ما از آن‌جا که از بیان و تقریر شعارگونه پرهیز داریم، به واقع‌بینی تکیه می‌کنیم لذا اهمیت سرمایه و روابودن سود را همان‌طور که مکرر بیان داشته‌ایم، بدیهی و از ملزومات پیشرفت و بهره‌مندی بیش‌تر از مواهب خرد و اندیشه می‌شماریم اما ناچار نیز هستیم که روال و تناسب فعلی را موجه ندانیم زیرا توسل به «سود هرچه بیش‌تر»، شیوه‌ی نیست که بتواند در درازمدت ثبات اقتصادی جامعه را تأمین کند. به عکس پیامد آن همان بحران جهانی‌ست که نمونه‌ی در عصر خود به وقوع پیوسته است. ■